

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی دامت برکاته
دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - جلسه ۳۰ - سه‌شنبه ۹۵/۹/۱۶

اقسام تعارض بین چند دلیل

قسم اول: تعارض بین عام و چند خاص مطلق

یک عام و چند مخصص وجود دارد که این مخصص‌ها خود سه صورت می‌توانند داشته باشند؛ یا نسبت بین خود مخصص‌ها تباین است یا عموم و خصوص من وجه و یا مطلق است.

صورت اول از قسم اول: عام و مخصص‌های متباین

ابتدا صورتی را بحث می‌کنیم که یک عام و مخصص‌های متباین متعدد وجود داشته باشد. مثلاً خدای متعال فرموده است: «حَرَّمَ الرَّبَا» که یک عام یا مطلق است و علی‌الفرض مخصص‌های متعددی بر آن وارد شده است، مانند: «لا ربا بین الوالد و الولد» یا «لا ربا بین الزوج و زوجته» یا «لا ربا بین السید و مملوکه». این مخصص‌ها متباین هستند؛ زیرا در یکی موضوع، زوج و زوجه است و در دیگری موضوع، ولد و والد یا سید و مملوک است. در اینجا چه قائل به انقلاب نسبت باشیم مثل مرحوم نراقی و چه نباشیم فرقی نمی‌کند و عام نسبت به همه‌ی این مخصص‌ها تخصیص می‌خورد و انقلاب نسبت هم لازم نمی‌آید؛ زیرا اگر مثلاً بگوییم «حَرَّمَ الرَّبَا إِلَّا بَیْنَ الْوَالِدِ وَ الْوَلَدِ» باز نسبت به «لا ربا بین الزوج و زوجته» اعم و اخص مطلق است و لهذا می‌توانیم تخصیص بزینم و همچنین است نسبت به «لا ربا بین السید و مملوکه».

ظاهراً کسی خلافی در این مسئله ندارد و همه قبول دارند. آری، مرحوم آخوند در کفایه و دیگران تذکری داده‌اند و فرموده‌اند اگر اعمال این مخصصات موجب شود اصلاً فردی برای عام باقی نماند یا افراد خیلی باقی بماند، دیگر نمی‌توانیم تخصیص بزینم و تعارض پیدا می‌شود. البته در مثالی که بیان شد تعارض نیست؛ زیرا با خارج شدن افراد مذکور باز ده‌ها فرد ربا قابل تصور است، اما می‌توانیم مثال را عوض کنیم؛ مثلاً شارع فرموده است: «یستحب اکرام العلماء» که یک عام است، سپس فرموده است: «یحرم اکرام فساق العلماء» و نیز فرموده است: «یجب اکرام عدول العلماء».

اگر قائل شویم که بین عادل و فاسق واسطه نیست و هر شخصی یا عادل است یا فاسق - که بعید نیست این چنین باشد؛ چون عدالت را ملکه نمی‌دانیم، بلکه در جاده‌ی مستقیم شرع بودن است، لذا هر فردی یا عادل است یا نیست - اگر این مبنا را اخذ کردیم هیچ فردی از عام باقی نمی‌ماند؛ زیرا علما یا عادل هستند یا فاسق. یک خاص گفته که عدول علما واجب الاکرام هستند و یک خاص هم گفته است که فساقشان حرام الاکرام هستند، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که اکرامش مستحب باشد. در اینجا فرموده‌اند که هر سه دلیل نمی‌تواند از شارع صادر شده باشد و یکی از آنها حداقل دروغ است و تعارضی برقرار است.

همچنین است اگر تحت عام افراد قلیلی بماند؛ مثلاً قائل شویم که واسطه‌ی بین فسق و عدالت وجود دارد؛ چون مثلاً عدالت را ملکه می‌دانیم، لذا ممکن است فردی باشد که گناهی نکرده تا فاسق باشد، هنوز هم ملکه پیدا نکرده تا عادل باشد، پس فعلاً نه عادل است نه فاسق. این نوع از فرد خیلی کم پیدا می‌شود؛ زیرا هر کسی بعد از تکلیف یا واقعاً همت دارد تا گناه نکند لذا ذات ملکه و عادل خواهد بود و إلا فاسق است. بلی گاهی کسی اوایل تکلیف ممکن است از این نوع افراد قلیل باشد یا یک انسان بسیطی و یا استثنائی پیدا بشود که نه عادل است نه فاسق. در این صورت نیز نمی‌شود گفت که «یستحب اکرام العلماء» مختص به آن است، لهذا باز یقین پیدا می‌کنیم که نمی‌شود هر سه دلیل درست باشد.

بنابراین به قول مرحوم آخوند اگر مخصص‌ها به اندازه‌ای باشند که هیچ فردی برای عام باقی نماند یا مقدار قلیلی بماند که با عام بودن سازگاری ندارد، اینجا تعارضی برقرار است و معلوم است که حداقل یکی از این ادله مطابق واقع نیست. در این حالت برای اعمال قواعد تعارض، شش حالت قابل تصور است.

حالات محتمل در صورت اول از حیث اعمال قواعد تعارض

وقتی عامی داریم که بیان می‌کند «یستحب اکرام العلماء» و دو خاص داریم (برای سهولت فرض می‌کنیم دو خاص داریم) مثل «یجب اکرام عدول العلماء» و «یحرم اکرام فساق العلماء»، وقتی نتوانستیم به هر سه عمل کنیم باید بین این‌ها ترجیحی قائل شویم و هنگام ملاحظه‌ی ترجیح بین این‌ها شش حالت ممکن است اتفاق بیفتد:

۱. اینکه هر دو خاص رجحان بر عام داشته باشند، البته هر کسی طبق مبنای خودش در مسئله‌ی تعادل و ترجیح به مزایای منصوصه یا اعم تمسک می‌کند. در هر حال ممکن است ادله‌ی خاص بر ادله‌ی عام رجحان داشته باشد؛ یعنی مثلاً راوی دلیل «یحرم اکرام فساق العلماء» و راوی دلیل «یجب اکرام عدول العلماء» اوثق از راوی «یستحب اکرام العلماء» باشد، بنابر اینکه اوثقیت را جزء مرجحات بدانیم. در اینجا معلوم است که اگر

قائل به اعمال مرجحات باشیم، عام را باید کنار بگذاریم و دو خاص را اخذ کنیم؛ یعنی عام کالعدم است.

۲. عام راجح بر هر دو خاص باشد؛ یعنی مثلاً راوی «یستحب اکرام العلماء» اوثق از «یحرم اکرام فساق العلماء» و «یجب اکرام عدول العلماء» است. در اینجا دو نظریه ابراز شده است؛

همه قبول دارند که عام مقدم می‌شود ولی یک نظریه این است که هر دو خاص ساقط می‌شوند و کأن طرف معارضه مجموع خاصین است، لذا عام را اخذ می‌کنیم و خاصین هر دو ساقط می‌شوند. نظریه‌ی دیگر در مقابل می‌گوید ما نمی‌توانیم بگوییم دو خاص ساقط می‌شود، بلکه آنچه که علم به کذب داریم یکی از این سه تاست. به تعبیر دیگر می‌دانیم که این سه با هم جمع نمی‌شود و اگر یکی از سه دلیل نباشد - چه عام، چه خاص اول و چه خاص دوم، هر کدامش را کنار بگذاریم - دیگر علم به کذب نداریم. لهذا چرا می‌گویید که هر دو خاص ساقط می‌شود؟! بلکه می‌گوییم باید بین این دو خاص باز نسبت سنجی شود. اگر یکی راجح بود اخذ شود و دیگری ساقط شود، اگر یکی راجح نبود و دو خاص همسنگ بودند، طبق مبنا باید عمل شود؛ یعنی اگر کسی قائل به تخییر بود یکی را اختیار می‌کند و إلا قائل به تساقط می‌شویم. پس این چنین نیست که عام را مقدم بدارید و دو خاص را کنار بگذارید، بلکه زمانی هر دو خاص کنار می‌رود که نتوانید یکی را بر دیگری ترجیح بدهید و قائل به تخییر هم نباشید. وانگهی بنابر اینکه متعارضین هم می‌تواند نفی ثالث کند، اگر این دو خاص توانستند در جایی نفی ثالث کنند آن را نیز ملتزم می‌شویم.

پس حالت دوم این شد که عام راجح بر خاصین است، لذا باید از یکی از خاصین رفع ید بشود. اگر یکی از خاصین دارای ترجیح است آنچه رجحان دارد اخذ می‌کنیم و آنچه مرجوح است کنار می‌گذاریم و اگر یکی رجحان نداشت، یا قائل به تخییر می‌شویم یا تساقط یا مبنای دیگر، و طبق آن مبنا باید عمل کرد.

۳. هر سه دلیل همسنگ باشند. مثلاً روایت در هر سه روایت، یعنی روایت دالّ بر استحباب اکرام علما و روایت دالّ بر حرمت اکرام فساق علما و روایت دالّ بر وجوب اکرام عدول علما، همگی ثقه هستند و لا یفضل واحدٌ منهم علی الآخر. معلوم است که اینجا باز قواعد تعارض بین این سه برقرار می‌شود و فرض این است که هیچ‌کدام رجحان ندارند. اگر کسی قائل به تخییر شد هر کدام را خواست اخذ می‌کند و اگر قائل به تخییر نشد هر سه ساقط می‌شوند. البته کسی که قائل به تخییر می‌شود، اینجا می‌تواند بگوید که دو دلیل را اخذ می‌کنیم و تنها یکی که مزاحمت دارد را رفض می‌کنیم و هر کدام را خواست رفض می‌کند و دو دلیل دیگر را اخذ می‌کند.

۴. عام نسبت به احد الخاصین راجح است و مساوی با دیگری است. مثلاً دلیل دالّ بر استحباب اکرام

علما نسبت به دلیل «یحرم اکرام فساق العلماء» راجح است و از لحاظ مزایا با «یجب اکرام عدول العلماء» مساوی است. اینجا نیز چون عام راجح بر یک خاص است و آن خاص دیگر هم مساوی این عام است یعنی این دو همسنگ هستند، پس فقط یک خاص مرجوح است که آن را باید کنار گذاشت تا مزاحمت از بین برود. پس آن خاص مرجوح را حذف می‌کنیم و عام که راجح است و خاصی که مساوی با او است را اخذ می‌کنیم.

۵. عام نسبت به احد الخاصین مرجوح باشد و مساوی با دیگری باشد. «یستحب اکرام العلماء» عام است و «یجب اکرام عدول العلماء» خاص است و عام نسبت به این خاص مرجوح است اما نسبت به خاص دیگر یعنی «یحرم اکرام فساق العلماء» مساوی است. طبیعی است در اینجا وقتی عام نسبت به «یجب اکرام عدول العلماء» مرجوح است آن خاص را باید اخذ کرد و از آنجا که می‌دانیم این عام مساوی با خاص دیگر است، لذا اگر قائل به تخییر شدیم احدهما را اخذ می‌کنیم و اگر قائل به تخییر نشدیم لامحاله تساقط می‌کنند؛ چون فرض کردیم مساوی هستند.

۶. عام نسبت به احد الخاصین راجح باشد و نسبت به دیگری مرجوح باشد. مثلاً دلیل عام «یستحب اکرام العلماء» نسبت به «یحرم اکرام فساق العلماء» راجح باشد و نسبت به خاص دیگر یعنی «یجب اکرام عدول العلماء» مرجوح باشد. در این صورت، خاصی که راجح است اخذ می‌شود و به تعبیر دیگر چون عام نسبت به «یجب اکرام عدول العلماء» مرجوح است، «یجب اکرام عدول العلماء» را باید اخذ کنیم. وقتی که آن خاص را اخذ کردیم و علم هم داریم که فقط یکی از این‌ها کاذب است، باید خاص دیگر یعنی «یحرم اکرام فساق العلماء» را کنار بگذاریم؛ چون نسبت به عام مرجوح است. بنابراین در واقع عام و خاصی را که راجح است اخذ می‌کنیم اما آن خاصی که مرجوح است کنار می‌گذاریم.

نتیجه آنکه اگر بعد از تخصیص عام به ادله‌ی مخصص، چیزی تحت عام نماند یا اگر می‌ماند قلیل باشد به نحوی که با آن لفظ سازگاری ندارد، تعارضی برقرار می‌شود که به حسب حصر عقلی شش حالت می‌تواند داشته باشد؛ یا خاص‌ها راجح بر عام هستند، یا عام بر هر دو خاص راجح است، یا هر سه مساوی هستند، یا عام راجح بر احد الخاصین و مساوی با دیگری است، یا مرجوح نسبت به احد الخاصین و مساوی با دیگری است و یا اینکه راجح بر احدهما و مرجوح نسبت به دیگری است.

نتیجه‌ی بررسی صورت اول

بیان شد اگر یک عام وجود داشته باشد و خاص‌های متعدد باشد که بینشان تباین است، انقلاب نسبت

اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا هر چه از عام خارج کنند باز عام نسبت به دیگری عموم و خصوص مطلق است و در این‌گونه موارد تخصیص اعمال می‌شود و اگر منجر به تخصیص کل یا اکثر شد تعارض می‌شود. تعارض هم به این نحو است که مقتضای ادله اخذ به هر سه دلیل است، ولی علم داریم که یکی از آنها کذب است پس باید از یکی رفع ید کنیم. اگر مبنا این باشد که مرجحات باید اخذ شود آنچه که دارای ترجیح نیست رفع ید می‌شود و آنچه که دارای ترجیح است اخذ می‌شود و در صورت تساوی هم طبق مبنا تخییر یا تساقط یا ... واقع می‌شود.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی